

درسهای از نهج البلاغه

خطبه سی و دوم



گروه های دنیا خواه و گروه آخرت گرا

آیت الله العظمی

منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه، زمان خود را به ظلم و ستم توصیف می کند و مردم را به پنج دسته تقسیم می نماید که چهارگروه، اهل دنیا و یک گروه، اهل آخرت هستند، سپس مردم را به پارسائی و زهد در دنیا سفارش می کند:

ستمگری روزگار

"ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر"

"عنود و زمن کنود"

— ای مردم! ما در دورانی ستمگر و زمانی ناسپاس قرار گرفتیم.

حضرت امیر (ع) زمانی را که خودشان به خلافت رسیدند، مقایسه می کنند با زمان حضرت رسول اکرم (ص) بویژه در مدینه که در آن زمان، مسلمانان با آن همه خلوص و صفا و از خودگذشتگی بسرمی بردند و این خلوص و صفا در زمان حضرت امیر (ع) تقریباً از بین رفته و مردم به دنیا رو آورده بودند و کمتر به حق و حقیقت توجه داشتند.

این حقیقتی است که در انقلابات و تحولات جهان پدید می آید. عده ای در آغاز از روی ایمان و خلوص و فداکاری قیام کرده و انقلاب می کنند و تحولی در اجتماع



کتاب مقدس...
 در کتاب مقدس...
 در کتاب مقدس...

۲۲ - وَحَبَابَاتٍ مُّسَوِّغَاتٍ

ولها يصف زمانه بالهجر ، ويقسم الناس فيه حمة أسنان ، ثم يهد في الدنيا

معنو جور الزمان

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّا قَدْ أُصِخِّرْنَا فِي دَعْوِ عُنُودٍ ، وَرَمَن كُنُودٍ ،
 يُعَدُّ فِيهِ الْمُخْبِنُ مُبِينًا ، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا ، لَا تَنْتَفِعُ بِمَا
 عَلَّمْنَا ، وَلَا تَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا ، وَلَا تَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا .

اسناد المعصومين

وَالنَّاسُ عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ : مِنْهُمْ مَنْ لَا يَسْتَعْتِبُ الفَسَادَ فِي الْأَرْضِ
 إِلَّا مَهَانَةً لِّنَفْسِهِ ، وَكَلَالَةً لِّخَدِّهِ ، وَتَضْيِيقَ لِّفَرْجِهِ ، وَمِنْهُمْ الْمُغْلِبُ
 لِسَبِّغِهِ ، وَالمُعْلِنُ بِسِرِّهِ ، وَالمُجِيبُ بِخَبْرِهِ ، وَرَجِيحُ ، قَدْ أَشْرَطَ
 نَفْسَهُ ، وَأَوْثِقَ دِينَهُ لِحَطَامِ يَنْتَهِيهِ ، أَوْ يَقْتَبِ
 يَقُودُهُ ، أَوْ مَيِّرَ يَقْرَعُهُ . وَكَيْفَ الشَّجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ
 تَمَنَّا ، وَمَا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَرَضًا ! وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ ،

ایجاد می نمایند و تمام قصد و هدفشان خدا
 است ، ولی هنگامی که انقلاب جا افتاد و
 حکومت بدستشان رسید ، ریاست و مال دنیا
 غالباً انسانها را عوض می کند مگر اینکه
 خیلی پاک و با اخلاص باشند که ریاست
 و ثروت در آنها تاثیری نگذارد . وقتی
 انسان ، تاریخ را مطالعه می کند ، افرادی را
 می یابد که با خلوص و صفا قیام می کنند
 ولی پس از به ثمر رسیدن حرکت و قیامان
 بسیاری از آنها عوض شده ، اهل دنیا میشوند
 اسلام یکی از بزرگترین تحولات و
 انقلابهای جهان بوده که بوسیله پیامبر
 اکرم (ص) در عربستان بها شد ، و آن
 مسلمانان نخستین که گرداگرد وجود مقدس
 پیامبر اکرم (ص) جمع شده بودند ، جز
 نذاکاری و خلوص نداشتند ولی پس از آن که
 اسلام بسط پیدا کرد و روم و ایران را فتح
 کرد و عنایم جنگی و ثروتها به سوی کشور
 اسلامی سرازیر شد ، خیلی از افراد توجه
 به دنیا کرده و صفا و خلوص در آنها از بین
 رفت . اینک حضرت علی (ع) می بیند چه
 جنگها و نزاعها بر سر پست و مقام در حکومت
 اسلامی پیدا شده و مردم به جای اقبال به
 اسلام و علم ، به دنیا اقبال کرده و مادیات
 را بر معنویات ترجیح می دهند . از این رو ،
 حضرت گله می کنند که زمان عوض شده است
 البته واضح است که نسبت دادن گناه و
 انحراف به زمان مجازی است ، و زمان
 هیچگاه گنهگار نمی شود ولی از اینکه افراد
 گناه می کنند و زمان را آلوده می سازند ،
 چون گناهها و خطاها در زمان واقع می شود ،
 گفته می شود : زمان بد شده است . زمان از
 سعادت وجود اشیا است ، یعنی اشیا در
 زمان پیدا می شود . همانگونه که موجودات
 مادی مکان دارند ، زمان هم دارند و بوسیله

عند اگراز عتد یعند باشد ، صفت مشبهاتش
 می شود " عنود " مثل ذلول یعنی ظلم کننده
 و سرکش ، و اگر از عتد یعند باشد مثل
 ضرب یضرب ، صفت مشبهاتش می شود
 " عاند " و " عنید " یعنی کسی که از حق
 روگردانده و ضد حق است .
 کنود به معنای ناسپاس است . در سوره
 " والعادیات " می خوانیم : " ان الانسان
 لکره لکنود " - همانا انسان در برابر نعمتهای
 پروردگار ناسپاس است ، یعنی آن جدیت و
 کوششی که باید در انجام وظایف داشته
 باشد ندارد . تقریباً این از ریشه " کُند "
 است در زبان فارسی . در برخی از نسخ
 بجای " کنود " کلمه " شدید " آمده است .
 شدید معنایش بخیل است . در سوره
 " والعادیات " راجع به انسان می گوید :
 " وانه لحب الخیر لشدید "
 - انسان (بواسطه اینکه محبت به خیر و
 مال دنیا دارد) نسبت به مال دنیا بخیل
 است .
 " یعد فی المحسن مسیثا و یزداد "
 " الظالم فی عتوآ "

فرموده صدر المتألهین ، بعد چهارم
 موجودات مادی است . سه بعد در موجودات
 مادی فائند : طول ، عرض ، عمق . این سه
 بعد ، بعد مکانی است ، یک بعد زمانی هم
 دارند . ایشان می گویند اصل موجودات
 مادی چهار بعد دارند ، در " اسفار " تعبیر
 جالبی آمده است : " فللجسم امتدادان "
 - جسم دو امتداد دارد ، یکی امتداد مکانی
 که طول و عرض و عمق است و این فضا را
 اشغال کرده است و دیگری امتداد زمانی
 است . موجودات مادی از زمان جدا نمی شوند
 بنابراین ، چون زمان با موجودات مادی
 در هم آمیخته است ، من و شما و دیگران
 وقتی بد شدیم ، بدی ما را نسبت به زمانه
 می دهند و می گویند : زمانه بد شده است !
 ولی در حقیقت این اصطلاح مجازی است و
 خوبی و بدی افراد مربوط به خودشان است
 حضرت امیر (ع) هم ، روی همین اصطلاح
 عمومی مردمی ، بدیها را به زمانه نسبت
 می دهند .
 دهر عنود : روزگاری سرکش و ستمگر .
 زمن کنود : دورانی ناسپاس رو بر از کفران .

— روزگار به گونهای است که آدم خوب و نیکوکار در آن بدکار شمرده می شود و آدم ستمگر بر سرکشی و ظلم خود می افزاید . فرهنگ مردم آنقدر عوض شده است که اگر کسی کار خوب کند ، او را بدکار معرفی می کنند . قبل از پیروزی انقلاب ، بسا آدم می آید کارهایی می کردیم که در هر صورت نتایجش با زندان و با تبعید بود ، عده ای می گفتند : اینها دیوانه اند ! سران را پائین بیاندازید و مشغول کار خود باشید ! شما را چه کار به شاه ... به قانون ... به سیاست ؟ !!

آری ! دردورانی که اغلب مردم به کارهای خلاف خود می گیرند ، اگر آدم مخلص و باایمانی پیدا شود که بخواهد امر به معروف و نهی از منکر کند ، او را مسخره و کارش را تخطئه می کنند . وقتی نوع مردم بد شدند و حکومت ، حکومت ناجوری شد و نوع افراد حکومت و فرمانداران (با اینکه حضرت علی هم در راس کار باشد) به وظیفه خود عمل نمی کنند راه ، جلوی ستمگران باز شده ، ظمیان و ظلمت زیادتر می شود . روحیه ستمگران مبتنی بر ظلم و سرکشی است ولی چنانچه حکومت حقی باشد ، آنها را کنترل کرده جلو ظلم و ستمتوان می گیرد ولی فرض کنید زمان حضرت علی (ع) را ، با آنکه آن بزرگوار در مقام شاخ حکومت است ، اما فرمانداران حکومت که در گوشه و کنار هستند و دور از مرکز می باشند ، اگر آدمهای بی ایمان و بی شهامت باشند به وظیفه خود عمل نکنند ، ستمگران از موقعیت سوء استفاده کرده ، به ظلم و ستم خود ادامه می دهند بلکه بر آن هم می افزایند . پس اگر محیط و اجتماع بد شد ، ظلم و ستم افزونتر می شود

ارزش پرسش و سؤال

“ لا تنتفع بما علمنا ولا تسأل عما جهلنا ”
— در این روزگار ، از علم و دانشمان استفاده های نمی بریم و آنچه را نمی دانیم

— از دیگران — نمی پرسیم .

وقتی علم داریم و می دانیم که اعمال و رفتارمان مورد توجه خداوند است ، و هر سخنی که بگوئیم یا هرکاری بکنیم در روز قیامت حساب می شود ، ولی در مقام عمل به آن ترتیب اثر نمی دهیم ، پس ما از علممان سودی نبرده ایم . بسیاری هستند که در همین علوم دنیائی و در تکنیک می توانند دانشمندانی برجسته باشند ولی در اثر بی اعتنائی به استقلال کشور ، از آن علوم

در دورانی که اغلب

مردم به کارهای خلاف

خومی گیرند ، اگر آدم

مخلص و باایمانی پیدا

شود که بخواهد امر به

معروف و نهی از منکر

کند ، او را مسخره

و کارش را تخطئه

می کنند .

استفاده نمی کنند ، در نتیجه صنعت و تکنیک کشور بدست بیگانگان می افتد و این انحطاط و بدبختی یک ملت است . علم دین هم همین گونه است ، اگر از علم صنعت استفاده نکردد ، کشور خود کفا نمی شود . همچنین اگر احکام دین را بدانیم و بدانها عمل نکنیم و به دیگران نیاموزیم ، از علم خود استفاده نکردیم . انسان ، مجهولات زیادی دارد که باید

از دیگران بیسرد :

“ فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ”
قرآن دستور می دهد که : اگر چیزی را نمی دانید از دانایان و علما بیسرد . سؤال و پرسش برای انسان عار نیست ولی در جهل و بی سوادی ماندن عار است . خیلی بد است که انسان چیزی را نداند و حاضر نباشد از دیگران بیسرد . اینک به دو حدیث راجع به سؤال کردن توجه کنید :

۱- قال ابو عبد الله (ع) — لحرمان بن —
“ اعین فی شیء ساله — انما یهلك ”
“ الناس لانهم لا یسألون ” . (۱)
حرمان بن اعین از امام صادق (ع) چیزی پرسید . حضرت فرمود : چیزی که مردم را هلاک می کند ، این است که (از آنچه نمی دانند) سؤال نمی کنند ! مردم در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام نوعاً زبر بار سؤال کردن و چیز فهمیدن نمی رفتند و سراغ عترت رسول اکرم (ص) نمی آمدند که استفاده کنند ، لذا حضرت می فرماید که آنها هلاک شدند یعنی در مسیر باطل افتادند چرا که می بایست از احکام دین سؤال کنند ولی سؤال نمی کنند .
۲- در اصول کافی ج ۱ ، ص ۴ این روایت نیز آمده است :

“ عن ابی عبد الله (ع) قال : قال رسول الله (ص) : ((الف (۲) لرجل لا یفرغ نفسه فی کل جمعه لأمر دینیه))
“ فیتعاهده (۳) ویسأل عن دینیه ”
این حدیث بسیار خوبی است و حتماً برادران و خواهران مورد توجه قرار دهند . امام صادق (ع) می فرماید که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرمود : من خوشم نمی آید از کسی که خودش را برای یاد گرفتن و سؤال کردن از احکام و مسائل دینش در هر جمعه ای فارغ نمی کند . چه خوب است که انسان در روز جمعه که روز تعطیل است چند برگی از توضیح المسائل یا کتابهای دیگر — که مربوط به اصول و فروع دین است — بخواند و استفاده کند .

آری! در ثواب تعلم و یادگرفتن روایات بسیار است، از جمله روایتی از امام سجاد - صلوات الله علیه است که می فرماید "لو يعلم الناس ما فی طلب العلم" "لطلبوه ولو بسفک المہج (۴) و" "خوف اللجج" (۵)

اگر مردم می دانستند در فراگیری و طلب علم چه فضیلت و ثواب و ارزشی است همانا آن را طلب می کردند گرچه با ریختن خون دل و فرو رفتن در گردابها باشد. غرض این است که اگر مردم می دانستند که علم در دنیا و آخرت چه فایده و نتیجه ای برای آنها دارد، در راه فراگیری آن، خود را به هر خطری می انداختند. من همواره به برادران و خواهران توصیه کرده ام که همیشه یک کتاب با خود داشته باشند، هر وقت و هر جا بیکار شدند، مطالعه کنند تا اینکه مقداری از مجهولاتشان کم شود، و قطعا اگر برای خدا باشد اجر و ثواب هم دارند.

پیش بینی حوادث

"و لا تتخوف قارعة حتی تحل بنا" - و نمی هراسیم از هیچ حادثه کوبنده ای تا اینکه بر ما نازل شود. یکی از چیزهایی که لازمه عقل انسان است، این است که همیشه امور را پیش بینی کرده، آینده نگر باشد. عقل به ما دستور می دهد که اگر در چیزی احتمال خطر بدسیم، از آن بپرهیز کنیم، چه رسد به اینکه آن امر مربوط به آخرت باشد که قرآن کتابهای آسمانی و ۱۲۴۰۰۰ پیامبر ما را از آن حوادث بترساند داشته اند. در مورد گرفتاریها و حوادث روزگار نیز باید آینده نگر بود. یک نفر رئیس جمهوری یا نخست وزیر یا هر کس که در رأس حکومت است، بایستی حوادث آینده را پیش بینی کند نه اینکه صبر کند تا گرفتاری پیش آید، آن وقت بفکر چاره افتد. لا تتخوف: هراس نداریم.

قرع، یعنی کوبیدن، "القارعة ما القارعة" یعنی آن روز کوبنده. "وما ادريكم بالقارعة" و نوجومی دانی که آن روز کوبنده چیست؟ قارعة بر حوادث کوبنده اطلاق می شود چه این حوادث دنیائی باشد از قبیل جنگها، اختلافها و خشکالیها و چه حوادث مربوط به آخرت و حساب و کتاب و قیامت باشد. حتی تحمل بنا: تا وقتی که بر ما نازل شود و حلول کند.

یکی از چیزهایی که

لازمه عقل انسان است،

این است که همیشه

امور را پیش بینی کرده،

آینده نگر باشد. عقل به ما

دستور می دهد که اگر

در چیزی احتمال خطر

بدسیم، از آن بپرهیز

کنیم. *تألیف: علی اصناف*

"و الناس علی اربعة اصناف" - مردم چهار دسته اند.

حضرت، مردم را به پنج دسته تقسیم می کند که چهار دسته، اهل دنیا هستند و یک گروه اهل آخرت است و اینکه در آغاز حضرت می فرمایند مردم چهار دسته اند و در آخر، دسته پنجم را نام می برند، برای این است که عموماً مردم، اهل دنیا و مشاع دنیا باشند.

ناس: توده مردم، و چون بیشتر مردم به فکر دنیا هستند، لذا مثل اینکه همه مردم دنیا طلباند و تنها یک گروه از خواص هستند که اینان اهل آخرتند و در دنیا زهد می ورزند.

دنیا خواهان زبون

"منهم من لا یعتنه الفساد فی الارض" "الا مهانة نفس و کلاله حسده" "و نضیفن وقره"

- گروهی از آنان - که اهل دنیا باشند - از فساد در زمین امتناع نمی ورزند مگر به جهت ضعف نفس، و کندی شمیر، و کمی مال و ثروت. این گروه دنیا طلب، دلشان برای دنیا می تپد ولی نیروئی ندارند که بوسیله آن دنیا را تهیه کنند، خواه این نیرو مربوط به مال و ثروت باشد، یا ضعف نفس و کمبود شخصیت و پستی ذاتی. اینها اگر دستشان برسد، زمین را بر از فساد می کنند ولی چون ذاتا زبون هستند و اعتماد به نفس خود ندارند و برای خود ارزشی قائل نیستند و از اموال دنیا نیز چندان برخوردار نمی باشند از این رو فساد نمی کنند، نه اینکه خود بیزار از فسادند.

غریبها همواره می خواستند شریکها را توسری خور خود قرار داده، به خود بدبین و به دیگران نیازمند جلوه دهند، اولین کاری که کردند این بود که به ما تلقین کردند که ما نمی توانیم کاری بکنیم! فرهنگ ما دور از ترقی است! و خلاصه این اروپا و آمریکا است که در صنعت و تکنیک پیشرفته است و ما باید دست نیاز به سوی آن انسان دراز کنیم! وقتی ما اعتماد به نفس را از دست دادیم، خواه ناخواه از پیشرفت بازماندیم. در این بخش از خطبه، می بینیم این مساله نسبت به هر کس همینطور است، چه در راه خدمت و تعالی کشور باشد و چه در راه ظلم و ستم. آن کسانی که اهل دنیا باشند، اگر اعتماد به نفس خود نداشته

باشند، در ظلم و ستم نیز نمی‌توانند پیشرفت کنند، چرا که در خود احساس زبونی می‌کنند و تیغشان بُرا نیست، زور و نیرو ندارند و از مال دنیا نیز چندان بهره‌ای نبرده‌اند.

مهانه: زبونی و خواری

كلالة حده: كلاله بمعنای كندی است و حد، قسمت نیز شمیر را گویند. بنابراین كلاله حده یعنی كندی شمیرا، و ایسن كتابه است از اینکه زور و نیروی ندارد.

نضیض وفره: نضیض یعنی کم بودن، وفر به معنای مال است و معنای جمله میشود تهیدستی او از مال دنیا. در اینجا از باب اضافه صفت به موصوف است. قاعده‌اش این بود که بفرماید نضاضة وفره، بروزن كلاله، ولی حضرت، صفت مشبیه آورده و اضافه صفت به موصوف شده است.

دنیا خواهان سرکش

"و منهم المصلت لسیفه و المعلى"

"بشرة و المجلب بخيله و رجله"

— و گروهی شمیر را از غلاف برکنشید و شرش را آشکار نموده و سواره و پیاده خود را آماده — هجوم — ساخته است.

دومین دسته از مردم دنیا طلب، مردمی هستند که شمیر خود را از غلاف کنشیده و آماده یورش نموده‌اند و شر خود را علنی می‌سازند و ارتش خود را — چه سواره و چه پیاده — بسیج کرده‌اند، همانند صدام که در مغز خود جانشینی شاه و زاندار می‌خاور میبانه را می‌پروراند، لذا سواره نظام و پیاده نظامش را جمع کرد و به غرب و جنوب ایران آورد و به سرزمین اسلامی هجوم کرد.

رَجُلٌ و رَجُلٌ، یعنی کسی که پیاده راه می‌رود.

"قد اشرط نفسه و اوبق دینه لحطام"

"پنجهزه و مقنب یقوده و منبر یفرعه"

— نفس خود را — برای فساد — مهیا کرده و دین خود را از بین برده است برای بدست آوردن چیز بی‌ارزشی از مال دنیا یا

برای فوج سربازی که آنها فرمان دهد و با منبری که بر فراز آن بالا رود.

آری! این چنین شخص دنیا پرستی،

برای رسیدن به پیشزی از مال زودگذر دنیا

یا برای اینکه به فرماندهی فوجی از ارتشیان

برسد و با منبری که بر فراز آن امر و نهی

کند، نفس خود را برای هر گونه فساد

آماده می‌سازد و با روی دین و وجدان

گذاشته، همواره به فکر ریاست و ژاندارم

شدن است.

اشرط: مهیا کرد و آماده ساخت.

اوبق: نابود کرد.

حطام: چیز بی‌ارزش. معمولاً بونه‌هایی

که می‌خشکد و خرد می‌شود، اینها را حطام

می‌گویند.

از این رو، متاع دنیا را چون زودگذر و از

بین رفتنی است، حطام می‌نابند.

پنجهزه: ای یغتم، بدست آوردن چیزی

را گویند.

مقنب قسمتی از ارتش را می‌گویند که

بین ۳۰ تا ۴۰ نفر باشد یعنی یک‌توج نظامی.

منبر یفرعه: ای منبر یعلوه، منبری که بر

آن بالا رود.

اینچنین آدمی گرچه بر منبر می‌نشیند و

مردم را امر و نهی می‌کند ولی قصدش خدا

نیست، بلکه تنها نظرش به این است که

مربدهای بیشتری داشته باشد یا اینکه

بوسیله منبرش و سخنرانیهایش مردم را به

فساد و کمراهی بکشانند.

"و لبسن المتجران تری الدنیا لئفک"

"ثما و ما لك عند الله عوضا"

— و چه بد تجارتی است که دنیا را قیمت

خودت بدانی و آن را به جای آن چه خدا

برای تو قرار داده تلقی کنی.

کسی که دنیای بی‌ارزش را قیمت خود قرار

داد و آنچه را خدا برای او معین کرده از

اجر و ثواب و زندگی جاودان، همه را برای

ریاست بی‌ارزش دنیا یا مال دنیا فروخته

است، راستی چنین آدمی چه سوداگر

نادانی است؟! در هر حال، دنیا منحصر به

این نیست که کسی زاندار می‌منطقه همانند

محمدرضا پهلوی — داشته باشد و آن همه

جنایت کند، بلکه یک آخوند دنیا طلب نیز

از راه منبر مقدسی که باید وسیله تبلیغ و

هدایت و ارشاد مردم باشد به همان راه

منحرفی می‌رود که محمد رضا رفت، تنها

چیزی که این دورا از هم تمیز می‌دهد،

زور و توان و نیروی اضافی است که او داشت

و این منبری بیچاره ندارد، او از راه ارتش

خود مردم را از بین می‌برد و ایسن از راه

منبر و سخنرانیهای اغوا کننده، ایمان مردم

را از آنها می‌گیرد. این هم اگر کشور را

بدست گیرد، به همان جنایت‌های او دست

می‌زند و از هیچ گناهی فروگذار نخواهد بود

در این فراز از خطبه که بیان شد.

حضرت دو گروه از دنیا پرستان را نام بردند

که دو گروه دیگر را به اضافه گروه پنجم که

اهل آخرتند، در آینده ان‌شاء الله مورد

بحث قرار خواهیم داد. **ادامه دارد**

۱ - اصول کافی، جلد اول، ص ۴۰.

۲ - "اف" یعنی "اتصغر": من از

دست تو طول و ناراحتم، البته نه اینکه

واقعا کسی که این کلمه را می‌گوید، این جمله

را بعینه می‌خواهد بگوید: من از دست تو

ملولم ولی گفتن کلمه "اف" چنین معنایی

را نداعی می‌کند و لذا آن را اسم فعل

می‌گویند، و مرادف این کلمه در فارسی

"اه" می‌باشد یعنی من از کار تو خوشم

نمی‌آید و گاهی هم همان کلمه "اف" اطلاق

می‌شود.

۳ - معنای تعاهد، بررسی کردن است.

در روایت است که وقتی می‌خواهند وارد

مسجد شوند "تعاهدوا بعالمکم" یعنی گفتن

های خود را بررسی کنید (که یک وقت

نجاستی به آن نباشد و کف مسجد را آلوده

کند).

۴ - هیچ، جمع مهجه به معنای خون

قلب است.

۵ - لجاج، جمع لجه به معنای گرداب

است. این روایت در صفحه ۴۴ از جلد

اول کتاب کافی آمده است.